

The Quarterly Journal of *Philosophical Investigations*

University of Tabriz-Iran

ISSN (print): 2251-7960 ISSN (online): 2423-4419

Journal Homepage: [www.philosophy.Tabrizu.ac.ir](http://www.philosophy.Tabrizu.ac.ir)



مجله علمی پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز

Vol. 14/ Issue: 30/ spring 2020



## Badiou's Reading of Saint Paul

**Parisa Shakourzadeh** (corresponding author)

*Ph.D. Student of Philosophy, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran*

[pshakourzadeh@gmail.com](mailto:pshakourzadeh@gmail.com)

**Ali Naqi Baqershahi**

*Associate professor of Philosophy, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran*

[abaqershahi@yahoo.com](mailto:abaqershahi@yahoo.com)

### Abstract

There has been a renewed interest in reading Saint Paul from different aspects by contemporary political theology and philosophy. However, being encountered with the sickness of contemporary philosophy and regarding it as sophistry, Badiou turns to Paul as an anti-philosopher, model, and someone who answers the question of 'conditions of universal singularity'. In this article, the underlying reasons for the importance of Paul for Badiou will be discussed. By reflecting on the intricacies of Badiou's reading (reactivation of Paul), his approach to problems and goals of event philosophy will be revealed. Therefore, paying attention to Paul's interpretation as a part of Badiou's event philosophy project will pave the way for the understanding of Badiou's thought. On the other hand, by studying this exemplification of Christian history, a light will be shed on how Badiou relates politics to truth and recreates the political figure of the event. In the end, the criticism of his reading of Saint Paul mostly by theologians will be examined and responded.

**Keywords:** Anti-Philosophy, Badiou, Event, Political Theology, Saint Paul, Truth, Universal singularity



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

Christian history. Badiou has a formalistic approach in reading Paul's letters and focuses on the form of this fable. The resurrection of Christ is a fable that Paul encapsulates the whole Christianity in it.

### Event Philosophy

The event philosophy of Badiou is needed for understanding his interpretation of Paul. The terminology of Badiou, concepts like situation, void, event, decision, subject of the event, truth Mentioned here, will be explained and used in Paul's case.

### Resurrection Event

Badiou names resurrection as an event that Paul is the subject of it. Such an incident is not explicable and understandable in the discourse of Greek or Jewish. But the subjective declaration of this event makes it an entirely new universal truth. The problem which is raised here and is controversial among interpreters is the procedure of truth to which Paul belongs.

Also, Paul could be read in Badiou's project of Subject theory; that is to say how Paul becomes a subject and what kind of subject it is.

### Criticism

There is widespread discontent with Badiou's reading of Paul by theologians and Bible scholars. Generally, they see the philosophers as intruders into the sphere of theology looking for prey. According to them, In Badiou's work, there are some misunderstandings or inaccuracies about historical facts. For instance, for them, Paul is not seeking universality and his Christian identity is consistent with his Jewish identity which cannot be read as a break.

### Conclusion

The critiques posed by theologians are all neglecting Badiou's assertion that Paul is neither an apostle nor a saint, hence they reject Badiou's reading due to its inconsistency with historical facts. In This approach, Christianity is being read in Jewish tradition, not as a break or a new event, while Badiou's interpretation is based on Marcion's reading of Paul which sees Christianity as a rupture.

After all, what is so important in reactivating a figure of the first century is the priority of truth for subjection. Paul teaches us how the political subject is born by being faithful to the truth-event. In this reading Badiou also reveals the close link between theory and practice; philosophy by being faithful to truth-event could literally 'change the world'.

### References

- Badiou, Alain(1395) *Manifesto for Philosophy* 1 & 2. Trans. By Ferdousi, Ali, Tehran: Dibaacheh Nashr
- Badiou, Alain(1386) *Saint Paul: The Foundation of Universalism*. Trans. By Farhadpour, Morad and Najafi, Saleh, Tehran: Maahi Nashr
- Badiou, Alain(2005) *Infinite Thought*, trans. And eds. Oliver Feltham and Justin Clemens, London: Continuum



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



مجله علمی پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز

سال ۱۴ / شماره ۳۰ / بهار ۱۳۹۹

## خوانش آلن بدیو از پل قدیس

پریسا شکورزاده

دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین (نویسنده مسئول) - تهران

[pshakourzadeh@gmail.com](mailto:pshakourzadeh@gmail.com)

علی نقی باقرشاهی

دانشیار فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

[abaqershahi@yahoo.com](mailto:abaqershahi@yahoo.com)

### چکیده

فلسفه و الهیات سیاسی معاصر از جنبه‌های مختلف به خوانش دوباره‌ی پل رسول زده‌اند. اما نزد بدیو این توجه در مواجهه با وضعیت بیمار فلسفه‌ی معاصر و تبدیل شدن آن به سفسطه صورت می‌گیرد و پل به‌عنوان پادفیلسوف، الگوی فلسفه و کسی که به پرسش معاصر از «شرایط تحقق یک تکینگی کلی» پاسخ می‌دهد، برای بدیو اهمیت می‌یابد. در این مقاله چرایی و چگونگی اهمیت پل برای بدیو مورد بررسی قرار می‌گیرد و با تأمل در جزئیات خوانش بدیو از پل (بازفعال کردن پل) رهیافت بدیو به مسائل و اهداف فلسفه‌ی رخداد آشکار می‌شود. بدین ترتیب توجه بر تفسیر پل به‌عنوان بخشی از پروژه‌ی فلسفی رخداد بدیو مسیر فهم اندیشه‌ی بدیو را هموار می‌کند. از سویی دیگر با این نمونه از تاریخ مسیحی روشن می‌شود که چگونه بدیو حقیقت را به سیاست پیوند می‌زند و فیگور سیاسی رخداد را بازآفرینی می‌کند. در پایان انتقاداتی که به خوانش بدیو از پل قدیس وارد شده و بیشتر از جانب الهی‌دانان است، مورد بررسی قرار گرفته و به آن‌ها پاسخ داده می‌شود.

واژگان کلیدی: الهیات سیاسی، بدیو، پادفلسفه، پل، تکینگی کلی، حقیقت، رخداد

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۲۳



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

کارنپ (Karnap) نام‌های اصلی‌اش هستند و فلسفه‌ی پست‌مدرن عمدتاً فرانسوی که دریدا (Derrida) و لیوتار (Lyotard) چهره‌های شاخص آن به شمار می‌روند. از نظر وی با وجود تمام تفاوت‌ها این سه رویکرد دارای دو وجه مشترک هستند: ویژگی اول که سلبی است، باور آن‌ها به پایان متافیزیک است؛ هر سه رویکرد پایان فلسفه را اعلام می‌کنند. ایده‌آل حقیقت فیلسوفان کلاسیک به پایان خود رسیده است؛ فلسفه دیگر ایده‌ی حقیقت را کنار گذاشته و به جای آن به تکثر معنا متوسل شده است. اما ویژگی دوم و ایجابی آن‌ها، محوریت یافتن مسئله‌ی زبان است. فلسفه‌ی معاصر تأملی بر زبان است. هرمنوتیک به تفسیر کنش‌های گفتار (Speech act)، فلسفه‌ی تحلیلی به اظهار (utterance) و قواعد حاکم بر آن، فلسفه‌ی پست‌مدرن به ایده‌ی تکثر جملات، پاره‌گفتارها و اشکال گفتمان می‌پردازند (Badiou, 2005: 42-47). بدیو در مانیفستش برای فلسفه می‌نویسد «امروز سروری زبان یک جزم عمومی است» و در این «چرخش بزرگ زبانی» به قول لیوتار، که طیف گسترده‌ای از زبان دقیق ایده‌آل پوزیتیویست‌ها، بیان شاعرانه‌ی هیدگری‌ها، نام‌باوری کامل فوکو (Foucault) و امر نمادین لکان (Lacan) را دربرمی‌گیرد، همگی «بر سر آن توافق دارند که بر حاشیه‌های هستی و زبان هیچ چیزی نیست» (بدیو، ۸۳-۸۲: ۱۳۹۵). از این‌رو بدیو فلسفه‌ی معاصر را «سفسطه‌گری بزرگ مدرن» می‌خواند که مقوله‌ی حقیقت را انکار می‌کند (بدیو، ۹۴: ۱۳۹۵).

بدیو علاوه بر سفسطه، در درون فلسفه گفتار دیگری با عنوان پادفلسفه (Anti-Philosophy) را شناسایی می‌کند. او پل را یکی از چهره‌های اصلی پادفلسفه می‌نامد (بدیو، ۳۰: ۱۳۸۶) که در کنار چهره‌های دیگر پادفلسفه یعنی نیچه (Nietzsche)، ویتگنشتاین، لکان، پاسکال (Pascal)، کی‌یرکگارد (Kierkegaard) و روسو (Rousseau) قرار می‌گیرد. بدیو در طی چهار سال (۱۹۹۲-۱۹۹۶) در پاریس سمینارهایی درباره‌ی پادفلسوفان اصلی یعنی نیچه، ویتگنشتاین، لکان و پل برگزار می‌کند و در این سمینارها پادفلسفه و سفسطه را به‌عنوان گفتارهای رقیب فلسفه تعریف می‌کند که گاهی چهره‌های مشترکی هم دارند، همچون نیچه و ویتگنشتاین. بدیو می‌گوید «سوفیست کسی است که تهی‌بودن مقوله‌ی حقیقت را یادآوری می‌کند» (Badiou, 2011: 28). درحالی‌که پادفلسفه برخلاف سفسطه وجود حقیقت را تصدیق می‌کند و «خود را به‌عنوان (نا)اندیشه‌ای اعلام می‌کند که قادر به لمس حقیقت است» (McCaffrey, 201: 97). همچنین پادفلسفه ارتباط فلسفه با معاصریت (Contemporaneity) را بازمی‌یابد. پادفلسوف نسبت به رویدادهای هنری یا سیاسی یا علمی که لحظه‌ی معاصر را تعریف می‌کنند، هشیار است و آن‌ها را ماده‌ی فلسفی خود قرار می‌دهد. آن‌ها نیروی تکین این مواد- اختراع علمی، خلق اثر هنری، نظام سیاسی جدید- را جذب و کنش فلسفی را از آن خود می‌کنند. به‌همین خاطر فیلسوفان «باید به پادفلسوف گوش فرادهند» (Badiou, 2011: 36-37).

پادفلسفه کنشی است درون‌ماندگار که در گسست از فلسفه به‌عنوان تفکر تاریخی و مبانی دیالکتیکی و استدلالی آن، بدون سابقه یا اعتبار بیرونی شکل می‌گیرد و تنها خودش را برای تصدیق ارزشش دارد. پادفلسوف به نام خاص (Proper Name) خود سخن می‌گوید و این تنها برهان واقعی گفتار اوست (Bosteels, 2008: 168-169). «موضع گفتن [اعلام] آشکارا بخشی از قاعده‌ی منطقی یا دلالتی گفته‌هاست. هیچ گفتاری نمی‌تواند دعوی صدق کند، اگر حاوی پاسخی صریح به این پرسش نباشد: چه کسی سخن می‌گوید؟» (بدیو، ۳۰: ۱۳۸۶). بنابراین کنش پادفلسفی، برخلاف ادعای فلسفه که با ارجاع به عقل کلی به نام همه صحبت می‌کند، تمام اعتبارش را از موضع سوژکتیو یعنی اعلام پادفلسوف می‌گیرد. به



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



حقوقی زمان پل (همان، ۲۵). پل نیز به عنوان مخالف الهیات سیاسی امپراتوری سرمایه‌داری برای بدیو ظاهر می‌شود. او حقیقتی را اعلام می‌کند که نه بر امر کلی کاذبی چون عقل کلی یونانی مبتنی است و نه بر هویت خاص و استثنایی‌ای مثل یهود. او حتی مخالف تمایز میان مؤمنان یهودی و نودینان غیریهودی است که فاقد علائم خاص و نامتعهد به مناسک هستند. از نظر او حقیقت در مقام تکینگی کلی نمی‌تواند منحصر به امتی خاص شود یا درجه و مرتبه داشته باشد، همه در برابر حقیقت یکسان‌اند و تنها تصدیق سوپزکتیو بی‌واسطه‌ی تکین بودن آن کافی است (همان، ۳۷).

از نظر بدیو تحقق یک تکینگی کلی الزاماتی دارد و پل به الزامات حقیقت به‌مثابه تکینگی کلی ملزم است: سوژه‌ی رخداده (مسیحی) نباید به هویت بیرونی (یهودی یا یونانی، طبقه‌ی اجتماعی خاص، جنسیت خاص) مشروط شود. حقیقت نباید در ذیل هیچ قانونی (شریعت یهود یا قانون نظم کیهانی یونانی) گنجانده شود. وفاداری به حقیقت از ویژگی‌های ضروری آن است (وفاداری پل به رخداده مسیح). حقیقت باید نسبت به وضع (دولت روم) و ایدئولوژی مستقر (گفتار یونانی و گفتار یهود) بی‌اعتنا باشد (همان، ۲۶-۲۷). همه‌ی این احکام درباره‌ی حقیقتی که پل اعلام کرده است صادق است. از این رو پل راهی را برای معضل مشترک ما ارائه می‌دهد که درخور تأمل است. او مدلی را ارائه می‌کند که بدون ماندن در بند هویت و جزئیت، حقیقتی تکین و کلی را اعلام می‌کند که برای همگان است.

### چرا پل؟

اهمیت و کارکردهای پل برای بدیو از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است که در تقسیم‌بندی آن‌ها در این‌جا از الگوی کارلسن پیروی می‌کنیم (Karlsen, 2017:419):

اول) به عنوان مثال: براساس این رویکرد پل مثالی است برای تفسیر بخش‌های اصلی فلسفه‌ی بدیو که در کتاب وجود و رخداد (1988) طرح شده است. به‌طور خلاصه، پل رستاخیز مسیح را به‌عنوان رخدادی که باید به آن ایمان داشت، اعلام می‌کند و تبدیل به سوژه‌ی رخداده رستاخیز می‌شود. این حقیقت در گسست از وضعیت (استقرار فلسفه‌ی یونانی و شریعت یهودی) به شکلی غیرقابل‌انتظار حادث می‌شود. نامه‌های پل نمونه‌ای است از نظریه‌ی بدیو درباره‌ی رخداده، حقیقت و سوژه شدن. پیتر هالوارد از جمله مفسران بدیو است که پل را مثال مرتبط با درک بدیو از رویه‌ی عام حقیقت می‌داند که درنهایت تنها یک مثال و بخشی غیرضروری از فلسفه‌ی اوست (Hallward, 2003:108). به همین دلیل نیز در کتاب خود تنها چهار صفحه‌ی کوتاه را به بحث پل اختصاص می‌دهد. اما بدیو در ادامه‌ی رواج جستجو برای چهره‌ی مبارز جدید، خوانش خود از پل را به‌گونه‌ای دیگر وصف می‌کند: «من به دوباره فعال‌سازی پل می‌پردازم» (بدیو، ۱۳۸۶:۹). بنابراین برخلاف این رویکرد به نظر نمی‌رسد پل مثالی غیرضروری برای بدیو باشد.

دوم) مداخله‌ی فلسفی: از نظر بدیو پل بنیان‌گذار کلی‌گرایی و «از نخستین نظریه‌پردازان امر کلی» است و با ظهور پل «گسستی نظری» در مفهوم کلی‌گرایی رخ می‌دهد. او حقیقت را در چارچوب «تکینگی کلی» تعریف می‌کند. به باور بدیو، فلسفه برای بازاندیشی درباره‌ی مفهوم حقیقت می‌تواند از پل بیاموزد. او به فیلسوف هشدار می‌دهد که «شرط‌های امر کلی نمی‌توانند مفهومی باشند، نه به لحاظ خاستگاه و نه به لحاظ



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

نه به عنوان متونی مقدس متعلق به قرن اول میلادی، بلکه همچون متنی فارغ از زمان، بدون واسطه و در ارتباط مستقیم با خود می‌خواند. روش بدیو و فیلسوفان دیگری که پس از توب (Taubes) در اوایل قرن بیست و یکم به پل روی آوردند، «نه توسط میراث فلسفی‌ای که در آن قرار دارند شکل می‌گیرد و نه از جنبه‌ی مطالعات پیشین درباره‌ی کتاب مقدس محدود می‌شود»، خوانش آن‌ها از نامه‌های پل کاملاً شخصی، بدون تقدس و یکسان با آثار دیگر است (Castelli, 2010:654). بدیو اعتراف می‌کند که پل برای او ارتباطی با دین ندارد، «برای من پل نه یک رسول است و نه یک قدیس» (بدیو، ۱۳۸۶:۷). او در جاهای مختلف کتاب تصریح می‌کند که به محتوای نامه‌های پل توجهی ندارد و می‌خواهد بر ساختار صوری آن‌ها متمرکز شود. از این رو رویکرد اصلی بدیو در این اثر رویکردی فرمالیستی است (Karlsen, 2017:408).

از نظر بدیو در داستان پل ما با «افسانه» سروکار داریم. «افسانه آن بخش از روایت است که از اشاره به هرگونه امر واقعی ناتوان است» (بدیو، ۱۳۸۶:۱۲). درحالی‌که از نظر بدیو باور به زنده شدن مردگان به هیچ‌وجه ممکن نیست، پل تمام مسیحیت را در عنصر افسانه‌ای رستاخیز خلاصه می‌کند. به باور بدیو باید محتوای افسانه را کنار بگذاریم و بر فرم آن متمرکز شویم: کسر کردن حقیقت از هر برداشت جماعت‌گرایانه، پرهیز از استقرار حقیقت بر پایه‌ی انبوه‌های پیش‌ساخته‌ی تاریخی، جدا کردن رویه‌ی حقیقت از تاریخمندی فرهنگی (بدیو، ۱۳۸۶:۱۲) و نسبت دادن پیوندی خاص از قانون و سوژه به امر کلی (بدیو، ۱۳۸۶:۱۵). بدین ترتیب فرم افسانه نمونه‌ای از رویه‌های حقیقت را نمایش می‌دهد و در تفسیر بائر «حقیقت ضرورتاً افسانه‌ای است. قدرت ادعای پل در این است که افسانه‌ی محض است و به هیچ عنصری از زندگی زمینی مسیح یا به‌طور کلی هیچ وضعیت تاریخی‌ای مربوط نیست» (Boer, 2009:176).

### فلسفه‌ی رخداد

برای درک تفسیر بدیو از پل اشاره‌ای بسیار مختصر به فلسفه‌ی رخداد او می‌کنیم و تلاش می‌کنیم در بخش‌های بعدی در طی شرح مواجهه‌ی بدیو با پل به بسط آن بپردازیم. براساس هستی‌شناسی بدیو در کتاب وجود و رخداد (2007) هیچ‌چیز خارج از وضعیت‌ها (situations) وجود ندارد. هرچه هست بازنمایی (representation) کثرتی از واحدهاست که همواره در وضعیت بازنمایی ساختاریافته‌ی کثرت نامنسجم است. هر وضعیت مجموعه‌ای است که دارای عناصر خاص خود و روابط میان آن‌هاست که تابع منطق و نظم خاص آن هستند. شمارش (count) ساختار وضعیت را می‌سازد و عناصر خاص متعلق به وضعیت را تعیین می‌کند. هر وضعیت ساختار مخصوص به خود را دارد و حاصل واحدشماری است که عملکردی بر روی کثرت محض است. این کثرت محض که وجود واقعی وضعیت پیش از شمرده شدن است، خلاً (void) نام دارد. خلاً مانند صفر به شمارش در نمی‌آید. از سویی دیگر، هر وضعیت دارای عنصری اضافی است که به شمارش نمی‌آید و وضعیتی نامی برای آن ندارد. این اضافی آشکارکننده‌ی خلاً وضعیت است. رخداد چیزی بی‌سابقه و تصادفی است که به خلاً وضعیت وصل است و خلاً وضعیت را نشان می‌دهد. کنشی خلاف واقع است که نظم موجود را به هم می‌ریزد. رخداد (event) «چیزی است که به‌طور غیرقابل‌پیش‌بینی رخ می‌دهد و پتانسیل ایجاد تغییر عظیم در وضعیتی مفروض، وضع امور یا وضع دانش را دارد» (Cocoran, 201:115). رخداد به بعد ناوجود تعلق دارد و از عدم به وجود می‌آید. رخداد نادانسته،



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

خودش مبتنی نیست. حقیقت کلی است، یعنی نه به هویتی پیشینی وابسته است و نه هویت جدیدی خلق می‌کند. بلکه برای همگان قابل دسترس است (Heiden, 2017: 87). بدیو خلاصه‌ای از رویه‌ی کلی پل ارائه می‌کند که تصویری کلی است از تفسیر بدیو از پل:

«اگر رخدادی در کار بوده است و اگر حقیقت عبارت باشد از اعلام آن رخداد و وفادار ماندن به این اعلام، دو پیامد حاصل می‌شود: نخست از آن‌جا که حقیقت امری رخدادی است یا به مرتبه‌ی آنچه رخ می‌دهد تعلق دارد پس تکین است. حقیقت نه ساختاری است نه اصل موضوعی و نه حقوقی یا قانونی. هیچ تعمیم حاضر و آماده‌ای نمی‌تواند آن را تبیین کند، یا به سوژه‌ی مدعی پیروی از حقیقت ساخت بخشد. در نتیجه چیزی به نام قانون حقیقت در کار نیست. دوم، از آن‌جا که حقیقت بر پایه‌ی یک اعلام، که ذاتاً کنشی سوژکتیو است ثبت می‌گردد، هیچ زیرمجموعه‌ی پیش‌ساخته‌ای نمی‌تواند پشتوانه‌ی آن باشد؛ هیچ امر جماعت‌خواهانه یا برآمده از بستری تاریخی نمی‌تواند جوهر خود را به فرایند حقیقت وام دهد. حقیقت در راستای هیچ زیرمجموعه‌ی جماعت‌خواهانه نیست و نسبت به همه‌ی آن‌ها حالت قطری دارد؛ حقیقت نه مدعی اقتداری برآمده از هرگونه هویتی است و نه برسازنده‌ی هیچ‌گونه هویتی. حقیقت به همگان عرضه می‌شود، یا هرکسی مخاطب حقیقت است، بی‌آن‌که هیچ شرط عضویتی بتواند بر این عرضه کردن یا این خطاب حد بگذارد.» (بدیو، ۲۰۰۶: ۲۵-۱۳۸۶)

در میان مفسران رابطه‌ی بدیو با الهیات درباره‌ی این مسئله اختلاف وجود دارد که با توجه به تفسیر پل در چارچوب فلسفه‌ی رخداد، آیا می‌توان دین را به‌عنوان رویه‌ی حقیقت پنجمی دانست که بدیو آن را عنوان نکرده است ولی به آن باور دارد؟ اگر این‌طور نیست، پل به کدام یک از چهار رویه تعلق دارد؟ مارچارت براساس خوانش بدیو از پل مطرح می‌کند که فلسفه‌ی بدیو مبتنی بر پارادایم مسیحیت به‌عنوان یکی از مدل‌هایش است. علاوه بر این می‌توان این‌گونه برداشت کرد که پل به رویه‌ی حقیقت سیاست تعلق دارد. «رستاخیز مسیح همان ساختار انقلاب‌های مدرن را دارد: رویه‌ی حقیقت سیاسی است که رژیم‌های گفتاری پیشین را منقطع می‌کند» (Marchart, 2007: 126). بنابراین او پل را در یکی از چهار رویه‌ی حقیقت یعنی سیاست قرار می‌دهد. مفسر دیگر کریچلی بر این باور است که دین را باید در رویه‌های حقیقت به‌عنوان کنش اخلاقی قرار دهیم. «اگر دین حداقل برای پل و شاید لویناس پادفلسفی است، دلیلی نمی‌بینم دین نتواند شرط کنش اخلاقی باشد» (Critchley, 2005: 21). شرط پنجم یعنی دین باید به شروط فلسفه که شروط کنش اخلاقی هم هستند اضافه شود. حتی می‌توان ادعا کرد که همان‌طور که در مفهوم فیض پل می‌بینیم، دین پارادایم کنش اخلاقی است. لوسکل که ارتباط نزدیکی بین الهیات و فلسفه‌ی بدیو می‌بیند پیشنهاد می‌کند به چهار رویه‌ی حقیقت رویه‌ی پنجم یعنی دین افزوده شود. از نظر او به‌کارگیری پل به‌عنوان فیگوری سرنمون برای سوژه‌ی رویه‌ی حقیقت مؤید همین امر است (Lecerclé, 1999: 11).

ژریک نیز از جمله فیلسوفانی است که حقیقت دین را در قلمروی پنجمی قرار می‌دهد که بدیو به‌طور ضمنی به آن باور دارد. از نظر او خوانش بدیو از پل نمونه‌ی اعلامی رخداد-حقیقت بدیو است. اما بدیو به‌روشنی تعبیر ژریک و همفکرانش در قرار دادن دین در کنار رویه‌های دیگر را رد می‌کند: «پل اصلاً مثل نمونه‌های حقیقت در قلمروهای سیاست، هنر، علم و عشق نیست. دین در قلمروی حقیقت دیگری نیست. ملاحظه‌ی دوست من اسلاوی ژریک چندان دقیق نیست. زیرا مشابهتی بین پل و انقلاب‌های سیاسی، آثار



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

برخی از مفسران پرداختن بدیو به پل را در پروژه‌ی بزرگ‌تر او برای بازسازی نظریه‌ی سوژه قرار می‌دهند (Weaver2017, Hallward2003, Phelps2014). سوژه‌ای وابسته به رخداد که بدیو در کتاب وجود و رخداد به دنبال آن بود و پل را نمونه‌ای از آن می‌یابد. اما سوژه در فلسفه‌ی بدیو چگونه تعریف می‌شود؟ او در وجود و رخداد می‌نویسد: «ما معاصران دوره‌ی دوم نظریه‌ی سوژه هم هستیم. دیگر تم سوژه‌ی بنیادی، مرکزی و اندیشنده نیست که از دکارت تا هگل ادامه دارد و در مارکس و فروید (و در واقع در هوسرل و سارتر) هم دیده می‌شود. سوژه‌ی معاصر تهی، شکافته، بدون ذات و نااندیشنده است» (Badiou,2007:3). همان‌طور که از این نقل‌قول مشخص است، معنای سوژه نزد بدیو متفاوت از معنایی است که در سنت دکارتی دارد. نزد بدیو پیدایش سوژه وابسته به رخدادی است که به شکلی تصادفی، غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل نشان دادن در وضعیت تثبیت‌شده ایجاد می‌شود. رخداد سوژه را ایجاد می‌کند و سوژه با ایمان به رخداد آن را حفظ می‌کند. پل نیز از طریق مواجهه‌اش با رخداد رستاخیز مسیح به‌طور سوژکتیو ساخته می‌شود. بدیو پس از اشاره به شایستگی این «نظریه‌پرداز پادفلسفی کلیت» برای اعلام در مقام یک سوژه، می‌گوید او «به‌راستی چنین سوژه‌ای شد، آن هم به ناگهان، در آستانه‌ی دروازه‌ی دمشق» (بدیو، ۱۳۸۶:۳۰).

از سوی دیگر بدیو سوژه‌ی پل را سوژه‌ای دوباره می‌خواند. یعنی «سوژه‌ای که محصول به‌هم بافتن دو رشته یا راه سوژکتیو است که پل یکی را تن می‌خواند و دیگری را روح» (بدیو، ۱۳۸۶:۸۱). سوژه‌ی مسیحی با وفاداری به رخداد مسیح به دوباره تقسیم می‌گردد. سوژه‌ی «نه... بلکه» برساخته‌ی فیض است، نه «یک مرده ریگ، نه یک سنت، نه یک تعلیم» (همان، ۹۴). رخداد راه تن را تعلیق می‌کند و راه روح را تأیید. روح و تن همان قانون و فیض برای سوژه‌ی رخداد هستند. پل می‌گوید «زیرا که شما نه در سایه‌ی قانون بلکه در سایه‌ی فیض‌اید» (همان). رستاخیز به مرگ نه می‌گوید تا سوژه خود را به دست جریان «بلکه» ی فیض، رخداد و زندگی بسپارد. مرگ گونه‌ای فکر است که با تن و قانون هم‌پیوند است. نزد پل مرگ مسیح «به‌مثابه نوعی شرط درونماندگار بودن عمل می‌کند» (همان، ۱۰۴). به عبارتی دیگر نفی تعالی خداوند است. چرا که رخداد نمی‌تواند متعالی باشد و اگر نه تکرار منطق یهودی خواهد بود. با مرگ مسیح قانون به‌عنوان واسطه‌ی ما و خدا ملغی می‌شود. او با فرستادن پسرش بروز رخداد و گسست از نظم قانونی را ممکن می‌کند. رستاخیز رخداد فیض است که هیچ جای ایجابی در وضعیت ندارد و در گسست از «میراث، سنت و آموزه» است. هر سوژه از اعلام یک رخداد آغاز می‌شود که در فیض خلاصه می‌شود. همچنین نباید در وضعیت یا جماعتی خاص ادغام شده باشد. قانون و فیض در مقابل هم قرار می‌گیرند. «قانون همواره جزئی، جانبدار و ناظر به اوصاف خاص است... [اما] حقیقتی که بناست همچون موجی از دل رخداد برخیزد و پیش رود، باید شمارش‌ناپذیر، وصف‌ناپذیر و هدایت‌ناپذیر باشد. این دقیقاً همان چیزی است که پل فیض می‌نامد: آن چیزی که رخ می‌دهد بی‌آن که با هیچ وصفی بر زبان آید، چیزی که ورای قانون است، چیزی که بر هر کسی روی می‌دهد بی‌آن که بتوان دلیلی بدان نسبت داد. فیض قطب مخالف قانون است، از آن جهت که بدون هیچ موعد مقرر از راه می‌رسد» (همان، ۱۱۳). بدیو تقابل قانون به‌عنوان امر کلی و فیض به‌مثابه امر پیشامده را وارونه می‌کند. این که همه‌ی ما تابع قانون کلی الهی هستیم و تنها عده‌ای از فیض الهی برخوردارند. در خوانش بدیو قانون خاص گراست و فیض امری کلی. نظم قانون همیشه حقوق و وظایف خاصی را تجویز می‌کند و منحصر به جماعت خاصی است. درحالی که فیض کلی است و برای همه‌ی انسان‌ها فارغ از نژاد،



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



مارتین(2009) نیز کل‌گرایی منسوب به پل را انکار می‌کند و می‌گوید رخدادهای مسیحی امکان خلق مردم غیرقومی جدیدی را ایجاد نمی‌کند بلکه تنها امکان وارد شدن غیریهودیان در قوم اسرائیل را فراهم می‌کند.

کیاتو نیز در نهایت با تفسیر تاریخدانان موافق است که کل‌گرایی پل را به معنای پیوند خوردن غیریهودیان در درخت اسرائیل می‌داند. به عبارت دیگر همه‌ی تفاوت‌ها و تمایزها محو نمی‌شوند، تنها یک تمایز یعنی یهودیت است که در مسیح کلیت می‌یابد تا بتواند غیریهودیان را در خود جذب کند. بنابراین کل‌گرایی پل بسط کلیت یهودیت برای شامل همه شدن است (Caputo, 2009: 1-4).

### نتیجه‌گیری

می‌توان ادعا کرد نقدهای الهی‌دانان به بدیو همگی از این نکته‌ی مهم در صفحات اول کتاب پل - بدیو اعلام می‌کند پل برای او نه رسول است نه قدیس - غفلت می‌کنند و همچنان سعی بر آن دارند که تفسیر بدیو را با واقعیت تاریخی پل تطبیق دهند. از این رو نقدهای آنان از گام اول برخاسته است. علاوه بر این تفسیرهایی از این قبیل تلاش می‌کنند پل را درون سنت یهودی و بدون ایجاد تضاد با این سنت بخوانند. نقد آن‌ها مبتنی بر نوعی خوانش از مسیحیت است که آن را جزئی از تاریخ ادیان قرار می‌دهد و مسیحیت دیگر رخدادهای قلمداد نمی‌شود. بلکه همچون ادامه‌ی یهودیت و در ارتباط با آن است. اما در تفسیر بدیو مسیحیت هم‌چون رخدادهای نو تعریف می‌شود که درونماندگار است و برای حقانیت یافتن خود را با هیچ سنت پیشینی پیوند نمی‌زند. امری کاملاً نو است که با گسست و شکستن گفتارهای پیشین، مدعی حقیقتی می‌شود که حقیقت کلی است. خطاب سوژه‌ی رستگاری پیش فرض معرفتی یا نشانه‌ای ندارد و معطوف به همگان است. ریشه‌ی این دو نوع خوانش از مسیحیت را می‌توان در تفسیر آریانیسم و مرقیون از مسیحیت و مسئله‌ی خدای پدر و پسر ردیابی کرد. بسیاری از مفسران بر این باور هستند که خوانش بدیو از پل کاملاً مبتنی است بر خوانش مرقیون و تفکر هر سه آنها در یک راستا هستند.<sup>۱</sup> برخلاف تفسیر آریانیستی از مسیحیت که آن را به قوم خاص یهود بازمی‌گرداند، تفسیر گنوسی مرقیون از پل مسیحیت را در گسست از یهودیت طرح می‌کند (Badiou, 2009: 17).

اما فارغ از رویکردهای منتقدانه یا تأییدکننده‌ی تفسیر بدیو از پل، آنچه بیش از همه در این سراغ گرفتن دوباره‌ی متفکری سکولار از قدیسی در قرن اول میلادی اهمیت دارد، تقدم حقیقت برای تفکر است که هر فیگوری که آن را ادعا کند می‌تواند الگوی ما باشد. بدیو در صفحات پایانی کتاب پل ما را به سوژه شدن در عصر خویش فرا می‌خواند. پل به ما می‌آموزد نگذاریم گفتارهای هژمونیک دورانمان تفکر ما را شکل دهند و تسلیم آنها نشویم. بلکه کافی است گوش به زنگ باشیم تا رخدادهای ما را ببینیم و با ایمان و وفاداریمان به آن‌ها امکان حقیقت کلی را فراهم کنیم. بدیو با نمونه‌ای که از تاریخ مسیحیت برایمان می‌آورد به ما نشان می‌دهد چگونه سوژه‌ی سیاسی و مبارز با وفاداری به حقیقت - رخدادهای متولد شود و کنش سیاسی تا چه اندازه می‌تواند در ارتباط با تفکر و فلسفه شکل بگیرد. به تعبیری دیگر او پاسخی برای مسئله‌ی همیشگی عمل و

۱ میلر در کتاب زیر خوانش فلسفی خود را از پل، مرقیون و بدیو را در سه فصل جداگانه ارائه می‌کند و این هم‌راستایی را نشان می‌دهد:

Miller, Adam (2008) Badiou, Marion and St. Paul: Immanent Grace. London: Continuum



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- Heiden, Van der, Gert Jan, Cooten, G.H. and Cimino, A.(eds.)(2017) *Saint Paul and Philosophy: The Consonance of Ancient and Modern Thought*. Walter de Gruyter GmbH & Co KG.
- Phelps, Hollis (2014) *Alain Badiou Between Theology and Anti-Theology*, Routledge
- Kaufman, Eleanor (2008) The Saturday of Messianic Time(Agamben and Badio on the Apostle Paul), *South Atlantic Quarterly* 107: 1
- Kerekes, Erzsebt (2015) The Figure of Apostle Paul in Contemporary Philosophy (Heidegger, Badiou, Agamben, Zizek.) *Journal for the study of Religion and Ideologies*, Vol.14:42, 27-53
- Kelsen, Mads Peter (2017) The Truth of Paul according to Alain Badiou. *JCRT*,16:2
- Lecerele, J.J. (1999) "Cantor, Lacan, Mao, Beckett, Meme combat, The Philosophy of Alain Badiou". *Radical Philosophy* 93
- Marchart, Oliver (2007) *Post-Foundational Political Thought, Political difference in Nancy*, Lefort, Badiou and Laclau, Edinburg University Press
- McCaffrey, Enda (2017) Apostles of Anti-Philosophy: Badiou and Lyotard. *French cultural studies*, Vol 28 (1), 9-110
- Miller, Adam (2008) *Badiou, Marion and St. Paul: Immanent Grace*. London: Continuum
- Weaver, Taylor (2017) Badiou and Paulian Theology: Detecting a Theology of Death, *JCRT*, 16:2
- Taubes, Jacob(2004) *The Political Theology of Paul*, trans. Dana Hollander, Stanford University Press

